

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره هشتم، تابستان و پاییز ۱۳۸۹: ۷۳-۵۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۹/۲۰

## جامعه هم‌هنگ و هم‌گن چین؛ نگرشی تحلیلی انتقادی

حسین جمالی\*

### چکیده

چین کنونی چنان در مسیر تحول و دگرگونی قرار دارد که توجه ناظران و پژوهشگران بسیاری را به خود جلب کرده است. یکی از تحولات دهه اخیر چین، جهت‌گیری رهبران و نظام این کشور برای ساختن جامعه هم‌هنگ و هم‌گن است؛ جامعه‌ای که در بردارنده انسجام و همبستگی بیش‌تر اعضای جامعه انسانی و متضمن هم‌هنگی بیش‌تر با طبیعت است. تحلیل چنین جامعه‌ای، بر اساس اهداف توسعه، نظریه‌های گذار به دموکراسی، سازش مدرنیسم، سوسیالیسم و سنت، روند اتوپیا گرایی و ایدئولوژی‌پردازی و کارکردهای نظام سیاسی، می‌تواند تا حدود زیادی، وجوه پیچیده آن را بازنمایاند. ایده اصلی مقاله این است که رویه پراگماتیستی رهبران چین امروز، بیش از سایر عوامل، در طرح و پیش‌برد جامعه هم‌هنگ و هم‌گن نقش داشته و چگونگی تأثیر دیگر عوامل، اتفاقاً در کنش و واکنش با آن، قابل ارزیابی است.

**واژه‌های کلیدی:** جامعه هم‌هنگ و هم‌گن، پراگماتیسم، دموکراسی، سوسیالیسم، توسعه، اتوپیا، چین.

## مقدمه

چین بعد از اصلاحات ۱۹۷۸، هم چنان در مسیر تحوّل و دگرگونی همه جانبه قرار دارد. به نظر می‌رسد جامعه و نظام چین، به مثابه نمادِ مدرن شدن، یعنی نو شدن در همه‌ی آن‌ها و لحظات، به معنای نخستین این مفهوم در عصر رنسانس باشد (باربیه، ۱۳۸۳؛ نوذری، ۱۳۷۹). این دگرگونی، نه تنها در زندگی و حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، قابل رؤیت است، بلکه در زبان و سخن رهبران و مقامات رسمی هم قابل مشاهده و درک است. واژه‌ها و مفاهیم، به لحاظ زبان‌گفتاری و نوشتاری، چنان دچار دگرگونی شده‌اند که به آسانی نمی‌توان این سخن‌ویتنگشتانین را بر آن صادق دانست که همه‌ی این‌ها بازی زبانی برای متقاعد کردن دیگران به حقانیتِ خود است (ویتنگشتانین، ۱۳۸۰). شاید مهم‌ترین نمادِ این تغییر و تحوّل زبانی، در این اواخر، طرح «جامعه‌سوسیالیستی هماهنگ و همگن»<sup>۱</sup> چینی است که از نظر محتوا و مفاد، کاملاً متفاوت از دوره‌های پیشین، حتی عصر دنگ شیائو پینگ (۱۹۷۸-۱۹۹۲) و جیانگ زمین (۱۹۹۲-۲۰۰۱) می‌باشد؛ گرچه برخی‌ها آن را ادامه‌ی روندهای پیشین می‌دانند (ماهونی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹: ۱۳۶). هو جین‌تائو که از ۲۰۰۱ تاکنون (۲۰۱۱) رهبری و ریاست جمهوری چین را بر عهده دارد، به همراه ون جیابائو، نخست وزیرش، آموزه‌ها و مضامین کاملاً متفاوت در طراحی نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در چین کنونی و آینده را به تصویر کشیده است. گویی این سخن‌کانت، فیلسوف مشهور آلمانی عصر روشنگری، به درستی، در چین معاصر، مصداق پیدا کرده که خیر، ضرورتاً از نهاد و منبع ذاتاً خیر، ناشی و تولید نمی‌شود؛ شاید شر، گاهی، مهم‌ترین منبع نیل به خیر باشد؛ چنان که جنگ، صلح به بار می‌آورد و استبداد، به دموکراسی منجر می‌شود<sup>(۱)</sup> (ر.ک. جمالی و یعقوبی، ۱۳۸۹).

از آنجا که زمان زیادی از طرح «جامعه‌سوسیالیستی هماهنگ و همگن» چین (از این پس، به اختصار، جامعه‌ی هماهنگ و همگن و یا جامعه‌ی هماهنگ آورده می‌شود) نمی‌گذرد و هنوز تغییرات محسوس در سیاست‌ها و برنامه‌های نظام چین، قابل ارزیابی دقیق نیست، تحلیل نظری این نوع از جامعه، در این برهه‌ی تاریخی، از اولویت برخوردار است. بررسی و تحلیل مفهوم «جامعه‌ی هماهنگ و همگن»، بیان سازه‌ها و ناسازه‌های آن و چند و چون درون‌مایه‌های آن، در دستور کار این مقاله است.

ایده‌ی اصلی مقاله حاضر این است که رویه‌ی پراگماتیستی حاکم بر رفتار بازیگران سیاسی و نخبگان اصلاح‌طلب و توسعه‌گرای چین، عامل و زمینه‌ساز طرح این مفهوم بوده و درون‌مایه‌های آن را باید از حیث رگه‌ها و لایه‌های درونی این عمل‌گرایی جست. پراگماتیسم، به مثابه چارچوب

1. Socialist Harmonious Society

2. Mahoney

تحلیلی این پژوهش، در اینجا، به معنای نوعی گرایش، تلقی شده که بر کنش، عمل، جامعه و به آن چه کارایی دارد تأکید دارد (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۵). به تعبیر بنیان‌گذاران آن، پراگماتیسم، همه نظریه‌ها را نرم می‌کند، آنها را انعطاف‌پذیر می‌سازد و هر کدام را به کار وامی‌دارد (جیمز، ۱۳۷۰: ۴۵). این روش و رویه، نه به معنای نتایجی خاص، بلکه به معنای یک شیوه جهت‌گیری است: شیوه روی‌گرداندن از اولیات، اصول، «مقولات»، و ضروریات تصویری؛ و روی‌کردن به سوی چیزهای آخرین، ثمرات، نتایج، و امور واقع (جیمز، ۱۳۷۰: ۴۶). این جهت‌گیری در این مقاله به «منطق موقعیت» هم تعبیر شده است. بر این اساس، تمامی تحلیل‌های متفاوت و متنوع موجود در خصوص جامعه‌هماهنگ که معطوف به کارکردگرایی، استمرار اقتدار حزبی، مشروعیت‌یابی برای نظم مسلط، بازگشت به سنت و فرهنگ چینی و ... است - که در ادامه مقاله، به تفصیل مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد - را باید از منظر پراگماتیسم و مصلحت‌جویی عمل‌گرایانه فرمیست‌های چین بعد از ۱۹۷۸ دانست. این رویه پراگماتیستی و بازتولید آن، یعنی نظام پویا، هنگامی که با برخی عناصر اصلی نظام سرمایه‌داری، دموکراسی و حتی لیبرالیسم، هم‌بسته شود (بین، ۲۰۰۸: ۱۱۹)، حاصل آن، همین تحول‌خواهی و طرحی نو درافکندن است که «جامعه‌هماهنگ و همگن»، یکی از نمادهای آن است. به دیگر سخن، ایده اصلی پژوهش، این است که منطق درونی پراگماتیسم متأخر چینی، حکم می‌کند فایده‌مندی هر چیزی در اولویت باشد و از این رو، همه تحلیل‌های موجود را می‌توان در ذیل آن قرار داد. پراگماتیسم رهبران و نخبگان چینی به میزانی برجسته است که به تعبیر فردریک فالمن (فالمن، ۲۰۱۰: ۱)، از افیون توده‌های مارکسیستی، یعنی مذهب و دین، هم برای مقاصد خود بهره می‌جویند. شاید اذعان خود رهبران چین بر پراگماتیست بودن، ما را در اصالت دادن به ایده بالا یاری کند. هو جین‌تائو در گزارش خود به هفدهمین کنگره خلق حزب کمونیست چین، در سال ۲۰۰۷، اظهار داشت: «...تمام این امور، حزب را قادر می‌سازد تا حزب مارکسیستی حاکم باقی بماند؛ این حزب باید نشان دهد که برای منافع عمومی، ساخته و پرداخته شده و حکومت را هم برای مردم و به نفع مردم، اعمال می‌کند؛ حزبی، واقع‌گرا و عمل‌گراست که خود را ملزم و ملتزم به اصلاح و نوآوری می‌داند...» (ماهونی، ۲۰۰۹: ۱۵۸-۱۵۷). هر چند آموزه جامعه‌مورد نظر چینی‌ها، هم دربردارنده «جهان‌هماهنگ و همگرا»، در سطح روابط و نظام بین‌المللی (بین، ۲۰۰۸؛ دینگ، ۲۰۰۸؛ بلانشار، ۲۰۰۸) و هم متضمن «جامعه‌هماهنگ و همگن»، در سطح جامعه داخلی است، در این مقاله، ما تنها به مورد اخیر می‌پردازیم.

### روند طرح ایده «جامعه هماهنگ و همگن» چین

ایده ساختن جامعه هماهنگ و همگن، تاریخ خاص خود را دارد؛ بخشی از آن، خیلی متأخر است و بخشی دیگر هم تاریخ طولانی هزاران ساله دارد. سرآغاز طرح جدی و همه جانبه این آموزه، در دوره اخیر، همزمان با روی کار آمدن هو جین تائو به مسند قدرت و رهبری است که به تعبیری، نسل چهارم رهبران در چین بعد از انقلاب ۱۹۴۹ قلمداد می‌شود (تیان، ۲۰۰۳: ۲۷). یک سال بعد از قدرت‌یابی هو جین تائو، یعنی در سال ۲۰۰۲، نخستین بار در قطعنامه شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین، از این مفهوم، سخن به میان آمد. با گذشت زمان، رهبری، کمیته مرکزی و کنگره خلق حزب کمونیست چین، به تدریج، ابعاد و وجوه بیش‌تری از موضوع را بازشناسی و بازسازی کرده و ساختن آن را در شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال ۲۰۰۶، جزء اهداف اصلی توسعه چین در حال و آینده، اعلام کرده و در هفدهمین کنگره حزب در اکتبر ۲۰۰۷، این مفهوم، به همراه واژه نوظهور دیگری با عنوان «توسعه علمی<sup>۱</sup>»، به مثابه‌ی مسیر و راه آینده‌نوسازی چین، مشخص گردید (سی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹: ۴-۲). این گونه است که هو جین تائو از زمان آغاز رهبری‌اش تاکنون، این واژگان را به مثابه مفهوم وفاق‌بخش و متحدکننده حکومتش درآورد (دلوری، ۲۰۰۸: ۳۹). البته، طرح اولیه ایده هماهنگی و همگنی، ظاهراً، در دهه ۱۹۸۰، به‌ویژه بعد از واقعه «تیان آن من» در سال ۱۹۸۹، مورد توجه قرار گرفت؛ چنان که از همین دوران، ما شاهد بازگشت نسبتاً قابل ملاحظه‌ای به آموزه‌های کنفوسیوس از سوی حزب و رهبران چین نیز می‌باشیم (همان: ۳۸-۳۹).

### مفاد و محتوای «جامعه هماهنگ و همگن»

بررسی سخنرانی‌های رهبران، قطعنامه‌های کمیته‌ی مرکزی و کنگره‌ی خلق و «کتاب سفید» دولت چین می‌تواند برخی از ارکان و عناصر این نوع جامعه را نمایان و آشکار کند. رئیس‌جمهور، هو جین تائو، در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۶، جامعه هماهنگ را به عنوان جامعه‌ای تعریف کرد که در آن: «اندیشه‌های مدرن مانند دموکراسی، حکومت قانون، انصاف، عدالت، سرزندگی، ثبات، نظم و هم‌زیستی هماهنگ بین انسان و طبیعت، فرصت حضور و بازی می‌یابند» (سی، ۲۰۰۹: ۲). نخست وزیر، ون جیابائو، نیز در تبیین این جامعه، توضیح داد که: «چین باید مسیر و راه خودش را در تقویت و تحکیم دموکراسی اتخاذ کند. ما هرگز بر این نظر نیستیم که سوسیالیسم و دموکراسی، به مثابه چیزهای هستند که قابل جمع با هم نیستند. ما باید بر تلاش‌ها و کوشش‌ها

1. Scientific Development

2. See

برای رشد توسعه اقتصادی، حمایت از حقوق مشروع و قانونی و منافع مردم، مبارزه با فساد، افزایش اعتماد عمومی به حکومت، تقویت عملکرد حکومت و تقویت هماهنگی اجتماعی، تمرکز کنیم. ما باید اصلاحات در نظام سیاسی را با توسعه و گسترش دموکراسی و بهبود نظام قانونی مداوم بخشیم. این امور، دیگر اعضای جامعه بین‌المللی را متقاعد می‌سازد که به نحو مناسب‌تر، مسیر و راه توسعه‌ای را که ملت چین برگزیده، بپذیرد» (تایلور و کالویلو<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰: ۱۳۶). در هفدهمین کنگره حزبی در اکتبر ۲۰۰۷، نیز بر اهمیت ارتقای خدمات عمومی و بهبود مدیریت حکومتی با ساختن جامعه سوسیالیستی هماهنگ و همگرا تأکید شد. گزارش این کنگره حزبی تأکید کرد که در ساختن چنین جامعه‌ای بر اساس توسعه اقتصادی، باید به تضمین و بهبود معاش مردم و پیشرفت اصلاحات اجتماعی، گسترش خدمات عمومی، بهبود مدیریت اجتماعی و پیشرفت برابری اجتماعی و عدالت، توجه بیش‌تری شود (همان: ۱۴۰).

در «کتاب سفید» چین که از سوی حکومت این کشور به سال ۲۰۰۸ منتشر شد، ضمن اشاره به موارد هشت‌گانه سیر تاریخی که شامل ساختن جامعه سوسیالیستی تحت حکومت قانون؛ قانون‌گذاری و نظام قانونی به روایت و سبک چینی؛ نظام‌های قانونی مرتبط با احترام به حقوق بشر و حفظ و حراست از آن؛ نظام‌های قانونی مرتبط با تنظیم و سامان بخشیدن به نظم اقتصاد بازار؛ اداره کشور در چهارچوب قانون و ساختن دولتی تحت حکومت قانون؛ نظام قضایی و اجرای منصفانه عدالت؛ عمومی کردن قانون و آموزش آن؛ تبادل و همکاری بین‌المللی در وضع قانون می‌باشد، به نکات مهمی توجه شده که در واقع، تفسیر رسمی از جامعه هماهنگ و همگن را به دست می‌دهد: مردم چین که مبارزه‌ای طولانی و مستمر برای دموکراسی، آزادی، برابری و ساخت کشوری تحت حکومت قانون داشته‌اند، به درستی، ثمرات و دستاوردهای آن را ارج می‌نهند (تلاش‌ها و دستاوردهای چین در ارتقاء نقش قانون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸: ۵۱۴).

به علاوه، حزب کمونیست چین، به صورتی موفقیت‌آمیز، مردم این کشور را در مسیر سوسیالیسم با قرائت چینی هدایت کرد. در این مسیر، چین بر اساس مطالبات عینی برآمده از رشد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مداوم، موارد زیر را حفظ کرده و می‌کند: وحدت ارگانیک رهبری حزب کمونیست چین؛ جایگاه و مقام مردم به مثابه سرور کشور و حکومت مبتنی بر قانون؛ رفتن به سمت اصل تقدّم و برتری مردم؛ دفاع از روح حکومت قانون؛ پرورش ایده دموکراسی و حکومت قانون، آزادی، برابری، انصاف و عدالت؛ توسعه و بهبود نظام قانونی سوسیالیستی با روایت و سبک چینی؛ بهبود اجرای کارکردهای مدیریت بر اساس قانون در تمامی ابعاد و وجوه آن؛ تعمیق اصلاحات در نظام قضایی؛ تکمیل مکانیزم کنترل و نظارت بر کاربرد و اعمال قدرت؛

1. Calvillo

2. China's Efforts and Achievements in Promoting the Rule of Law

تضمین حقوق و منافع مشروع و برحق شهروندان؛ حفظ هماهنگی و همگنی اجتماعی و ثبات، و بهبود مستمر نهادینه کردن همه امور (همان).  
 با توجه به متون مورد اشاره، اکنون می‌توان دریافت که هماهنگی و همگنی مورد نظر رهبران چین به چه معناست. این امر عمدتاً به موضوع یکپارچگی و انسجام اعضای جامعه انسانی (معطوف به برگردان «همگنی» در ترجمه فارسی) و هماهنگی بیش‌تر با طبیعت و زیست‌بوم انسانی (معطوف به برگردان «هماهنگ» در ترجمه فارسی) مرتبط می‌باشد. با این همه، آیا آنهایی که این مفهوم را به کار می‌برند و آنهایی که آن را می‌شنوند، معنای واحد و یکسانی را از آن مراد می‌کنند؟ تلاش برای بازشکافی این مفهوم، به شرح زیر، می‌تواند به مثابه پاسخی تحلیلی به این پرسش تلقی شود. در اینجا، برای پی بردن به درون‌مایه‌های ایده جامعه هماهنگ، این موضوع، از پنج منظر ارزش‌های سه‌گانه موجود، روند اتوپیاگرایی و ایدئولوژی‌پردازی، کارکردهای نظام سیاسی، اهداف توسعه و نظریه‌های گذار به دموکراسی، تجزیه و تحلیل می‌شود. گزینش این بنیان‌های تحلیلی، به دلیل تناسب و تناظر جدی و همه‌جانبه آنها با جامعه هماهنگ است. این موارد، به ما امکان می‌دهند تا ابعاد و وجوه نسبتاً پیچیده جامعه مورد بررسی، تا حدودی بازنمایی و بازشناسی شود.

### بازشکافی برخی از وجوه پیچیده جامعه هماهنگ چین

۱. **جامعه هماهنگ و سه راهی مدرنیسم، سوسیالیسم و سنت:** محتوای طرح و پروژه جامعه مورد نظر بیانگر آن است که چین بر سر سه راهی مدرنیسم، سوسیالیسم و سنت، ایستاده و درصدد است این ارزش‌های سه‌گانه را توأمان حفظ کرده و به پیش برد. ظاهراً، نظام چین می‌خواهد در روند مدرنیزاسیون، از رقبای خود در دنیای مدرن عقب نماند و از این رو، نوسازی را در تمامی وجوه آن پی‌گیری می‌کند. نیم‌نگاهی به وضعیت چین کنونی و تلاش‌ها و تکاپوهایش، ما را بی‌نیاز از ارائه شواهد می‌کند. سوسیالیسم، بن‌مایه اندیشه‌ورزی رهبران چین معاصر، حتی مابعد مائو است. با نظر به تمامی گفتارها، بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها، این موضوع، محرز می‌شود که ظاهراً اصلاح‌گران چین، هرگز از سوسیالیسم، البته، با قرائتی چینی دست‌بردار نیستند. تأکید در همه امور با تکیه کلام «سوسیالیسم به روایت و سبک چینی»<sup>۱</sup>، خود شاهدهی بر این مدعاست. سنت‌گرایی اخیر چین، هم با بررسی محتوای برخی سخنان رهبران و هم با تدقیق در مجموعه کنفرانس‌ها و نوشتارها در سطح گسترده در سال‌های اخیر (دلوری، ۲۰۰۸: ۳۹؛ چن، ۱۹۹۷: ۹۹؛ یی‌جی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸: ۴۷۷؛ یو و فن، ۲۰۰۷: ۱۷۲-۱۷۱؛ سان، ۲۰۱۰: ۳۴۰-۳۳۹)، قابل بیان و توضیح است.

1. With Chinese Characteristics

2. Yijie

البته، در بحث تقدّم و تأخّر این سه بنیان سازنده جامعه امروزین چین، این نکته قابل ذکر است که ظاهراً شالوده این نوسازی، بر مدرنیسم گذاشته شده و نظام و رهبران چین، بر این بنیاد می‌خواهند سوسیالیسم و سنت را تا حدودی حفظ کنند. از زمان آغاز اصلاحات از ۱۹۷۸ تاکنون، هیچ چیزی مانع و بازدارنده روند مدرن‌سازی تمامی ابعاد و وجوه جامعه چین نشده است. هیچ‌گاه، سوسیالیسم و سنت نتوانسته‌اند روند مدرنیزاسیون را در چین مختل سازند. چین، طی سی سال اخیر، هرگز یک گام از نوسازی و مدرنیزاسیون، عقب ننشسته است (لی، ۲۰۰۹: ۲۱۷). البته، این امر می‌تواند نشان دهنده آن باشد که چین، متفاوت از رقیب و هم‌تای خود؛ یعنی غرب که شالوده نخستین و اولیه ساختن جامعه نو را «مدرنیته»، به معنای گفتمان نوگرایی بورژوامدار و لیبرالی که بعداً با دموکراسی هم‌بسته شد قرار داد، این کشور بنیادش را عمدتاً بر «مدرنیسم»، به معنای صنعتی شدن و شهری شدن گذاشته، اما با این وجود، درصدد و خواهان آن است که سوسیالیسم و سنت هم قابلیت حضور و تداوم داشته باشند. اتفاقاً، این امر خود می‌تواند حکایت از رویه پراگماتیستی رهبران اصلاح طلب چینی نیز داشته باشد؛ چرا که اگر دو عنصر سودمندی و منطق موقعیت را از اصول اساسی پراگماتیسم بدانیم، این اجزا و عناصر، اقتضا می‌کند تا هم روند پویای مدرن شدن را پی گیرند و هم به شالوده‌های جامعه مورد نظر توجه داشته باشند. جامعه چین، به یک تعبیر، همان است که بود و به تعبیر دیگر، به همان میزان که سوسیالیستی است، چینی هم هست (چن، ۱۹۹۷: ۹۸-۹۷). پس، حکمرانی بر چنین جامعه‌ای بنا بر منطق پراگماتیسم، ایجاب می‌کند که حداقل، مثلث سازنده بنیان‌های فرهنگی چین جامعه‌ای، مد نظر قرار گیرد؛ بنیان‌هایی که از آنها تحت عنوان ارزش‌های سنتی، غربی و وارداتی، و سوسیالیستی موجود، نام برده می‌شود؛ اموری که با هم در جامعه کنونی چین در حال رقابت بوده و هیچ یک، حالت سلطه و غلبه بر یکدیگر ندارند (همان: ۱۰۰-۹۹). به دیگر سخن، ساختن چین نو، بر بنیاد مدرن قرار دارد و اتفاقاً سنت و سوسیالیسم باید به گونه‌ای تفسیر و بازسازی شوند که در خدمت مدرنیزاسیون بوده و عامل پیش برنده‌ی آن باشند (چان، ۱۳۸۳: ۲۱۸-۲۲۰؛ مؤتمنی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۲؛ گو، ۲۰۰۳: ۶؛ ازامل<sup>۱</sup> و دیگران، ۲۰۰۷: ۶۸۸؛ بو، ۲۰۰۴: ۳۴). در استراتژی توسعه چین، هدف مدرنیزاسیون همه جانبه و صنعتی شدن تا سال ۲۰۵۰ نیز طرح شده است (لی و اوبرهایتمان، ۲۰۰۹: ۱۴۱۴). البته، سازش یا ناسازگاری میان این ارزش‌های سه‌گانه، مهم‌ترین چالش بر سر راه آینده چین قلمداد می‌شود. سازش میان این ارزش‌ها، مستلزم تأویل و تفسیرهایی است که شاید برخی از اجزا و عناصر آنها را به گونه‌ای تهی سازد که به چالش‌های فکری باورمندان به آنها و در نتیجه، به بی‌ثباتی‌های اجتماعی و سیاسی هم بیانجامد. معلوم نیست مدرنیسم در چین، در پایان کار، چه

1. Ezzamel

2. Bo

بر سر سوسیالیسم و سنت آورد. از این رو، سرنوشت سازگاری یا ناسازگاری ارزش‌هایی که بعضاً متضمن تضادهای ذاتی‌اند، در جامعه هم‌هنگ و هم‌گن، مناقشه‌برانگیز و نامشخص و یکی از دشواری‌های مسیر جامعه هم‌هنگ است.

**۲. روند اتوپیاگرایی (یا ایدئولوژی‌پردازی) و جامعه هم‌هنگ:** شاید ساختن «جامعه سوسیالیستی هم‌هنگ و هم‌گن»، به یک تعبیر، تداوم روند اتوپیاگرایی در چین معاصر، تفسیر شود. هنگامی که انقلاب دهقانی ۱۹۴۹، به رهبری مائو تسه‌دونگ، به پیروزی رسید، ساختن جامعه‌ای آرمانی و اتوپیایی در دستور کار قرار گرفت؛ جامعه‌ای که قرار بود تمامی آمال و آرزوهای تاریخی آدمی را یک جا تحقق بخشد (چی، ۱۳۸۱؛ چنگ و هالیدی، ۱۳۸۷). به هنگام روی کار آمدن نسل اصلاح‌طلب، و با به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ، ساختن اتوپیایی دیگر، طنین‌انداز شد. این بار دنگ با طرح «جامعه‌ای نسبتاً آسوده»، تلاش کرد تا اجتماع چین را حول آن، بسیج کند. چون نوبت به جیانگ زمین رسید، او به منزله رهبری نسبتاً کاریزماتیک، طرحی نو بر افکند و ایده جامعه «نسبتاً با رونق و شکوفا» و نظریه «سه نمایندگی» را برجسته ساخت. هو جین‌تائو نیز در تداوم این اتوپیاگرایی به طراحی «جامعه سوسیالیستی هم‌هنگ و هم‌گن» و زوج همبسته اخیرش «توسعه علمی» دست زد. وجه اتوپیایی این جامعه، بیش از همه، بر این آرزو و امید وابسته است که در چنین جامعه‌ای، در فرجام کار، موقعیت‌ها و فرصت‌ها به گونه‌ای است که هر کس هر آن چه را دوست دارد انجام می‌دهد و افراد به مقام و شأن واقعی خودشان دست می‌یابند (هان، ۲۰۰۸: ۱۴۸؛ ماهونی، ۲۰۰۹: ۱۵۷-۱۵۶). این، یعنی همان اتوپیای مارکسیستی که هر کس به اندازه توانش، کار می‌کند و به اندازه نیازش بر می‌دارد. شمایی از این روند، به صورت یک‌جا، در جدول زیر ارائه شده است.



اتوپیای چهارگانه چینی؛ بعد از انقلاب ۱۹۴۹

ردیف	بنیانگذار و سال‌های طرح	الگوی آرمانی	معادل‌های لاتین و چینی	غایات و جهت‌گیری‌ها
۱	مائو تسه دونگ؛ ۱۹۴۹-۱۹۷۶	دموکراسی نوین؛ خلق انسان نوین سوسیالیستی	New Democracy; socialist new man	مبارزه و جدال طبقاتی و حاکمیت طبقه پرولتاریا
۲	دنگ شیائوپینگ؛ ۱۹۷۸-۱۹۹۲	جامعه‌ای با آرامش و آسایش کوچک	“small tranquility” society (Xiaokang)	با هدف درآمد سرانه ۸۰۰ دلار؛ نوسازی چین
۳	جیانگ زمین؛ ۱۹۹۲-۲۰۰۱	جامعه‌ای با رونق مناسب؛ وحدت و یگانگی بزرگ؛ جامعه نسبتاً ثروتمند؛ سه نمایندگی	Society of Moderate prosperity (Xiaokang Shehui); grand Union / great nity (Datong); Modestly Well-off Society (sange daibiao lilun); Three Represents	
۴	هو جین تائو؛ ۲۰۰۱-۲۰۱۱	جامعه سوسیالیستی هماهنگ و همگن؛ توسعه علمی	Socialist Harmonious society (Shehui Zhuyi Hexie Shehui); Scientific Development (Kexue Fazhanguan)	چین مدرن و صنعتی (با هدف درآمد سرانه ۳۰۰۰ دلار تا سال ۲۰۲۰) توسعه پایدار؛ متضمن دموکراسی، حاکمیت قانون، برابری، عدالت، دوستی، صداقت، شور و نشاط و سرزندگی

(ماهونی، ۲۰۰۹؛ تایلو و کالویلو، ۲۰۱۰؛ ژانگ، ۲۰۰۶؛ نورت ویت، ۲۰۰۹؛ لی و اوبرهایمان، ۲۰۰۹؛ دلوری، ۲۰۰۸؛ تای و یوان، ۲۰۰۹).

شاید این روند را بتوان با الگوی تحلیلی کارل مانهایم پیوند زد که تمامی جوامع، ظاهراً در نوسان بین ایدئولوژی و اتوپیا قرار دارند. آنها با یک آرمان‌شهر اتوپیایی، درصدد جامعه‌ای نو برمی‌آیند؛ در عین حال که با تحقق آن، اتوپیا به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. این روند تکراری جوامع در همهٔ زمان‌هاست (مانهایم، ۱۳۸۰). برخی از تحلیل‌گران، مصرانه تأکید دارند که یک سنت ایدئولوژی‌پردازی، بر اساس آموزه‌های سوسیالیسم و کمونیسم، در سراسر دوره‌ی مابعد انقلاب چین، حضور دارد که جامعهٔ هماهنگ هم در درون آن قرار می‌گیرد (ماهونی، ۲۰۰۹: ۱۳۶-).

۱۳۵). شاید بتوان جامعه هم‌هنگ و همگن را ناشی از خصلت منحصراً به فرد جامعه و رهبران انقلابی و مابعد انقلابی چین در طراحی نظمی نوین و ایدئولوژی پردازی پیرامون آن دانست؛ اما به نظر می‌رسد، پراگماتیسم و عمل‌گرایی، در مقایسه با ایدئولوژی پردازی، وجه توضیحی مناسب‌تری دارد. اگر ایدئولوژی را به معنای آن نظام فکری لحاظ کنیم که درصدد است راهنمای عمل سیاسی و اجتماعی مردم و نظام سیاسی قرار گیرد (بال و دگر، ۱۳۸۲: ۷-۶؛ هی وود، ۱۳۷۹: ۴۱)، این تعریف، هیچ معیار اولیه متمایز کننده‌ای برای تفکیک نظام‌های فکری متضاد به دست نمی‌دهد. در نقطه مقابل، تعریف و معنای پوپری از ایدئولوژی، یعنی نظام فکری متصلب و بسته – مانند فاشیسم و کمونیسم – که حامی و هم‌بسته با نظام‌های توتالیتری است (هی وود، ۱۳۷۹: ۳۸-۳۹)، می‌تواند معیاری متمایزبخش برای نظام‌های فکری متضاد، به دست دهد. به نظر می‌رسد، تعریف اخیر از ایدئولوژی، مبنای تحلیل بالا توسط ماهونی بوده است. با توجه به این تفکیک، رجحان ایده پراگماتیسم بر ایدئولوژی و اتویپا برای تحلیل جامعه هم‌هنگ، از این رو است که نظام و رهبران چین، به ویژه در آستانه دهه پایانی ورود به قرن بیست و یکم و نیز در دهه نخست این قرن، تا حدود زیادی از نظم توتالیتری که کنترل و دست‌اندازی به تمام شئون جامعه را در بردارد، دوری جسته و بنا بر منطق موقعیت و خرد پراگماتیستی، اداره عقلانی اجتماع را در دستور کار قرار دادند. این امر تا بدانجا برجسته شده و نمود یافته که برخی از پژوهش‌گران از «دولت چین به مثابه انحصارگر خردگرا» و جامعه و نظام «پسا توتالیتریسم» (لی<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶: ۵۷-۵۶) و از اصلاحات سیاسی به معنای «عقلانی کردن سیاست، برای تسهیل در روند توسعه اقتصادی» (ژانگ، ۲۰۰۶: ۱۵۴) سخن به میان آورده‌اند. به نظر می‌رسد بین عمل و سخن رهبران چین کنونی، شکاف پُر ناشدنی وجود دارد. آنها در برخی اوقات و در سطح سخن، بسیار سوسیالیست‌اند (چنان که ماهونی، به درستی با بررسی متون رسمی رهبران به این ایده رسیده است)؛ اما نباید فراموش کرد که در مرتبه عمل، به شدت پراگماتیست‌اند؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد این سخنان برای اقناع درونی خود و مخاطبان داخلی باشد. بررسی و تحلیل عملکرد نظام و رهبران این کشور، نشان می‌دهد که علی‌رغم لفاظی‌های ایدئولوژیکی، چندان تابع آن نبوده و اتفاقاً در بسیاری موارد، از جمله پذیرش اقتصاد بازار محور و هم‌سویی با قدرت‌های مسلط جهانی برای پیش‌برد اهداف توسعه اقتصادی، کاملاً برخلاف آن عمل کرده‌اند.

---

1. The Chinese State as a Rational Monoplist  
 2. post-totalitarianism  
 3. Lai

**۳. جامعه‌‌ هماهنگ و کارکردهای نظام سیاسی:** وجه مشهود و بارز متون رسمی چین در خصوص جامعه‌‌ سوسیالیستی هماهنگ و همگن، عمدتاً جهت‌گیری کارکردگرایانه دارد. هم در سخنرانی‌های مقامات حکومتی و هم در قطعنامه‌های رسمی، ابتدا به مشکلات برآمده از توسعه‌‌ سریع اقتصادی اشاره می‌شود، آنگاه برنامه‌ها و سیاست‌های مناسب برای حل آنها مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس، نظام‌های سیاسی برای حل مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی، راه حلی اصلاح‌گراانه و رفرمیستی، در پیش می‌گیرند که جامعه‌‌ هماهنگ نیز می‌تواند از جمله آنها قلمداد شود. مطابق نظریه‌ کارکردگرایی، همه‌ نظام‌های سیاسی دارای کارویژه‌های تبدیل و استحاله (شامل طرح علائق، تجمیع منافع، تمهید قوانین، اجرای قوانین و عملکرد قضایی)، کارویژه‌های تطبیق (شامل عضوگیری سیاسی و اجتماعی کردن سیاسی یا همان تربیت سیاسی) و کارآیی‌های کارکردی نظام سیاسی (شامل توان استحصال، توان تنظیم، کارآیی توزیع، توان سمبلیک و توان پاسخ‌گویی) هستند. درجه استقلال و تخصص‌گرایی که به اختصار تمایزگذاری ساختاری نامیده می‌شود، به همراه دنیایی شدن فرهنگ، حکایت از توسعه و کارکرد مناسب نظام سیاسی دارد (بدیع، ۱۳۷۹: ۶۰-۵۷). تحلیل جامعه‌‌ هماهنگ، از این منظر، عمدتاً معطوف به کارآیی‌های کارکردی نظام سیاسی چین، در قبال مشکلات نوظهور است. در این صورت، طرح و پی‌گیری جامعه‌‌ سوسیالیستی هماهنگ و همگن، بنابر اقتضانات و نیازهای عینی جامعه‌‌ چین، بوده و از این زاویه، قابل تجزیه و تحلیل است. مهم‌ترین مشکلات و معضلات جامعه‌‌ چین را مسائلی چون آلودگی‌های زیست محیطی (رن و همکاران، ۲۰۰۷؛ کان مین و همکاران، ۲۰۰۷؛ یه و همکاران، ۲۰۰۷)، فساد نسبتاً شایع (ژو، ۲۰۰۸)، شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی (هان، ۲۰۰۸)، تضعیف نظام ارزشی (همان)، بی‌ثباتی‌های اجتماعی (سی، ۲۰۰۹؛ لی، ۲۰۱۰)، نابرابری بین مناطق روستایی و شهری (گائو و اسمیت، ۲۰۰۴؛ اسمیت و همکاران، ۲۰۱۰)، تضعیف همبستگی‌ها و پیوندهای اجتماعی (لیو، ۲۰۰۶)، نارسایی در خدمات‌رسانی عمومی و ناکارآمد بودن برخی نهادهای حکومتی در قبال بحران‌های غیرمترقبه (ویکرز، ۲۰۰۹) تشکیل می‌دهد. بنابر تحلیل هان، در مجموع، فقدان مکانیزم‌ها و زیرساخت‌های مؤثر، نظام قضایی و حقوقی مردم‌سالارانه ناقص، افول معیارها و استانداردهای اخلاقی، [از جمله] اعتماد، و صداقت در میان برخی از اعضای جامعه، و ناسازگاری در شخصیت، صلاحیت و شایستگی، و شیوه کار برخی از مدیران برجسته، مشکلات و مسائل اجتماعی چین را تشدید کرده و این امور، به منزله تهدیدی محسوب می‌شوند که شادی تازه حاصل شده از توسعه‌‌ اقتصادی را می‌توانند از بین ببرند. از این رو، بسیاری از مردم، نیاز ضروری به ساخت جامعه‌‌ هماهنگ‌تر و همگن‌تر را احساس کردند (هان، ۲۰۰۸: ۱۴۸). البته، عملکرد نظام و نهادهای چینی در امور فوق‌الذکر برای اصلاح و بهبود، تا حدودی، مثبت ارزیابی شده است (مول، ۲۰۰۹؛ تانگ و لو، ۲۰۰۹) و این امر، مؤید فرضیه مقاله است.

۴. تحلیل جامعه هماهنگ و همگن از منظر اهداف توسعه: جامعه هماهنگ و همگن، اساساً با روند توسعه‌گرایی و پیامدهای آن در دوره اصلاحات پیوند داشته و به منزله تبعات بلافصل این روند، قابل بحث و ارزیابی است. بی‌تردید، تحلیل و بازشناسی موضوع مورد بررسی، بر اساس مباحث توسعه، می‌تواند برخی از وجوه آشکار و پنهان آن را بنمایاند. شاید، سنجش جامعه هماهنگ با اهداف توسعه، نقطه آغاز و عزیمت مناسبی، در این زمینه باشد. ساموئل هانتینگتون، پنج هدف را به منزله اهداف توسعه، شامل رشد اقتصادی؛ توزیع و عدالت؛ دموکراسی؛ ثبات؛ استقلال، برمی‌شمرد (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۳۹-۳۵). در نسبت سنجی این اهداف هم سه گرایش وجود دارد: ۱- فرض هماهنگی ذاتی میان اهداف ۲- تئوری‌های تعارض ۳- سیاست‌های سازشی. در گرایش ذاتی میان اهداف پنج‌گانه توسعه، فرض بر این است که می‌توان به طور همزمان، به این اهداف دست یافت. در حالی که تئوری‌های تعارض بر این باورند که همه چیز-های خوب در آن واحد، دست‌یافتنی نیستند و انسان‌ها، غالباً، با تعارضی آشکار در انتخاب آنها مواجه می‌شوند. سیاست‌های سازشی، نظر به سازش میان این اهداف داشته و برای آنها مسئله این است که جوامع در حال توسعه، با استفاده از کدام خط مشی، می‌توانند انتظار پیشرفت به سوی دو یا چند هدف توسعه را داشته باشند (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۳۹-۵۴). حال، سؤال قابل طرح در اینجا این است که ایجاد جامعه مد نظر رهبران و نظام چین، با کدام یک از گرایش‌های مطرح شده بالا، مطابقت دارد. به نظر می‌رسد با خارج شدن تئوری‌های تعارض که به نحوی آشکار، با مفاد ایده جامعه هماهنگ چینی‌ها ناسازگار است، بحث بر سر گزینش هماهنگی ذاتی و سیاست‌های سازشی است. از آنجا که وصف جامعه نوبنیاد با جهت‌گیری هماهنگی و همگرایی، به گونه‌ای است که عمدتاً بر هماهنگی ذاتی آنها تکیه دارد، به نظر می‌رسد، سازواری ذاتی میان اهداف توسعه، مناسب‌تری نسبت به سیاست‌های سازشی داشته باشد. مطابق قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست و نیز مناظرات پژوهشگران بسیاری که بر بحث و بررسی در خصوص شالوده‌های اجتماعی جامعه هماهنگ تمرکز کرده‌اند، هم اکنون، چینی‌ها درصددند جامعه‌ای بسازند که در آن واحد، ارزش‌های بنیادین و اساسی مورد نیاز آن را اموری چون دموکراسی، قانون، انصاف، عدالت، صداقت و درست‌کاری، اعتماد، ترحم و دلسوزی، سرزندگی و شور و نشاط، ثبات و نظم، تشکیل می‌دهد (لی و اوبرهایتمان، ۲۰۰۹: ۱۴۱۴). به علاوه، بنابر اشاره هو جین تائو در سخنرانی‌اش در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، جهان، از جمله چین، باید اهداف توسعه هزاره سازمان ملل متحد<sup>۱</sup> را که بر توسعه مردم‌مدار تکیه دارد، الگوی خود قرار دهند (بلانشار، ۲۰۰۸: ۱۶۶). حتی، مفهوم توسعه پایدار<sup>۲</sup> با سه ستون رشد دانش پایه و نوآوری بنیاد،

1. Millennium Development Goals (MDGS)

2. Sustainable Development

تمرکز بر کیفیت زندگی (به جای عملکرد اقتصادی صرف)، و تعیین سرنوشت فرد به دست خودش (نورت ویت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹: ۱۶۰)، جزء استراتژی توسعه چین درآمده و از «اجماع پکن» در مقابل «اجماع واشنگتن»، با همه چالش‌ها و بایدها و نبایدهایش، سخن به میان می‌آید (همان: ۱۶۱-۱۶۰). این موارد می‌تواند مؤید این باشد که در جامعه هم‌هانگ و هم‌گان، همه اهداف توسعه می‌خواهند با هم وجود داشته باشند.

در ارزیابی چنین روندی، می‌توان به تجارب توسعه‌گرایی در کشورهای در حال توسعه، اشاره کرد که بر اساس این تجارب و بنابر نظر لفت و بیچ، رسیدن به تمامی اهداف توسعه، به ندرت، دست‌یافتنی است و کشورها و جوامع هم عمدتاً به یکی یا دو تا از آنها اکتفا می‌کنند (لفت و بیچ، ۱۳۸۴؛ ۱۳۸۲). حال، یا باید منتظر آینده توسعه چین ماند که رویه پراگماتیستی حاکم، چگونه به حل و فصل این مسئله می‌پردازد و یا این که با نگاه تا حدودی بدبینانه، پیش‌بینی کرد که علی‌رغم کامیابی‌های سالیان اخیر، چینی‌ها چندان توفیقی در تحقق جامعه هم‌هانگ و هم‌گان، با این اهداف بلند پروازانه، نخواهند داشت. با این وجود، سناریوی محتمل در این زمینه، بنابر ایده اصلی حاکم بر مقاله و نیز با نظر به پویایی‌های نظام و رهبران چینی، شکل‌گیری نوع خاصی از توسعه‌گرایی است که اهداف اصلی مورد نظر را، تا حدودی، تحقق‌پذیر می‌نمایاند. بر این اساس، شاید، وجود دولت توسعه‌گرا<sup>۲</sup> در چین، بنابر تحلیل آدریان لفت و بیچ، بتواند عامل تسهیل‌کننده تحقق این اهداف تلقی شود. چنین دولتی واجد ویژگی‌های نخبگان مصمم برای تحقق اهداف توسعه‌ای، استقلال نسبی دولت، بوروکراسی اقتصادی قوی و رقابتی، جامعه مدنی ضعیف، توانمندی لازم برای مدیریت مؤثر منافع بخش خصوصی و بهره‌گیری از ابزار سرکوب در پیشبرد توسعه همراه با توجه به رفاه عمومی و حفظ مشروعیت قانونی است (لفت و بیچ، ۲۰۱۰: ۲۱۵-۲۲۰). در ضمن، نخبگان توسعه‌گرا خود دارای ویژگی‌هایی چون تصمیم‌قاطع برای توسعه، تعهد به رشد اقتصادی و توانمندی در تحقق آن، فاسد نبودن، ملی‌گرا بودن و حساسیت در برابر تهدیدات امنیت داخلی هستند (لفت و بیچ، ۲۰۱۶: ۲۱۶-۲۱۵). چنان که ارتباط نزدیک بین نخبگان و رهبران نیز از دیگر ویژگی‌های نخبگان توسعه‌گرا می‌باشد (لفت و بیچ، ۱۳۸۲: ۳۹۹-۳۹۸). با این وجود، روند توسعه‌گرایی چین با چالش‌هایی رو به رو است که برطرف کردن آنها و نیل به همه‌ی اهداف توسعه، با روندهای موجود دشوار است. سخت‌گیری بر ناراضیان، مسئله تب‌ت، مشکل ایغورها، خاطره‌ی ناگوار میدان تیان آن من، تن ندادن به الزامات دموکراسی و تقدّم ثبات بر آن، اصرار بر حفظ رشد اقتصادی پایدار - که ضرورتاً با برابری خواهی، هم‌خوانی ندارد- و ... از جمله آنهاست.

۵. **نظریه‌های گذار به دموکراسی و جامعه هم‌هنگ:** این سؤال که چگونه یک نظام، بدون اصلاحات سیاسی، می‌تواند این گونه معجزه اقتصادی بیافریند، پرسش اساسی و قابل توجه در مورد چین و سنجش جامعه هم‌هنگ می‌باشد. در پاسخ، برخی پیشنهاد کرده‌اند به جای «اصلاحات اقتصادی، بدون اصلاحات سیاسی»، از «اصلاحات اقتصادی بزرگ با اصلاحات سیاسی کم‌تر» استفاده شود؛ چرا که حداقل، نه مورد از اصلاحات سیاسی کم‌تر، به شرح زیر در چین قابل درک است: کنار گذاشتن مبارزات ایدئولوژیکی و جدال‌های طبقاتی و اعاده حیثیت از قربانیان سیاسی دوره مائو، الغای نظام اشتراکی مزارع به مثابه نظام متصلب کنترل سیاسی و اقتصادی و اداری، انتخابات در مناطق روستایی، پیشرفت مناسب قانون‌گرایی و حکومت قانون در پرتو افزایش حقوق دانان متخصص، رشد گروه‌های اتاق فکر<sup>۱</sup>، توسعه و گسترش سازمان‌های غیردولتی و شکل‌گیری نوعی از جامعه مدنی به سبک چینی، اصلاحات و تغییرات در بوروکراسی با نظام استخدامی نوین و جایگزینی تکنوکرات‌های جوان و تحصیل‌کرده به جای کادرهای کهنه‌کار، نظام چرخشی کادرها و ایده و اعمال «حکومت کوچک و جامعه بزرگ» در دو استان تازه تأسیس، و تلاش برای ساختن دولت پاک و شفاف و کارآمد با ورود به سازمان تجارت جهانی (ژانگ، ۲۰۰۶: ۱۵۳-۱۵۲). به علاوه، تحوّل نظام سیاسی چین در دوره اصلاحات، موضوع مناقشه‌آمیز و بحث‌برانگیزی است که از آن به دگرذیسی از سانترالیزم دموکراتیک مطلقه به شکلی از دموکراسی به صورت پله‌ای<sup>۲</sup> در قالب «تغییر تدریجی» و «ثبات سیاسی» (تایلور و کالویلو، ۲۰۱۰: ۱۳۸)، نظام اقتدارگرایی چین (کندی، ۲۰۱۰: ۱۶۹؛ لی، ۲۰۱۰: ۲)، روند خود-انتقالی دولت از یک نهاد توتالیتری ضد بازار به نهاد اقتدارگرایی تجارت‌پیشه (ژانگ، ۲۰۰۹: ۱۵۴)، و دولت پسا-توتالیترایسم (لی، ۲۰۱۰: ۵۷-۵۵) نام برده می‌شود. البته، نشانه‌هایی از این تحوّل را با استناد به پیشرفت علوم سیاسی در چین (تایلور، ۲۰۰۹؛ ریگر، ۲۰۰۹؛ آلپرمان، ۲۰۰۹؛ ژنگ لی، ۲۰۰۹؛ مودی، ۲۰۰۹؛ وایت، ۲۰۰۹؛ یانگ و لی، ۲۰۰۹؛ ژانگ، ۲۰۰۹؛ گو و بلانشار، ۲۰۰۹) هم می‌توان درک کرد؛ چرا که بنابر استدلال هانتینگتون، وجود پیشرفت و توسعه علوم سیاسی در هر جامعه‌ای، اساساً به وجود ساختارها و روندهای تا حدودی دموکراتیک وابسته است و این دانش در جوامع و نظام‌های توتالیتر و استبدادی، جایگاه و نموّی ندارد (هانتینگتون و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۹-۱۹).

حال، با توجه به نشانه‌های آشکار جهت‌گیری به سوی دموکراسی در جامعه هم‌هنگ چینی، شاید بتوان در پرتو نظریه‌های گذار به دموکراسی، تحلیل مناسب‌تری از آن به دست داد. نظام اقتدارگرایی نوین چین، علی‌الظاهر، در آستانه سخن، به دموکراسی روی خوش نشان داده است.

هنگامی که رئیس‌جمهور، هو جین تائو، در گفتار، به صراحت، از دموکراسی و حکومت توسط مردم و برای مردم<sup>۱</sup> سخن می‌گوید (تابلور و کالویلو، ۲۰۱۰: ۱۴۰)؛ یا زمانی که ون جیابائو، نخست‌وزیر، به زبان متداول و رایج دموکراتیک و با مضامینی چون انتخابات، استقلال قضایی و نظام کنترل‌ها و تعادل‌ها، سخن می‌راند (همان: ۱۳۷)، آیا نمی‌توان انتظار داشت که چین، «آهسته و پیوسته» (هانتینگتون و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۵-۱۹)، به سوی دموکراسی گام برمی‌دارد و این نظر هانتینگتون در جامعه چین، در حال تحقق است که اگر می‌باید جهان نجات یابد و نهادهای دموکراتیک در آن ایجاد شوند، باید از مجرای اصلاحات سیاسی تدریجی و فزاینده توسط مردان و زنان واقع‌نگر، میانه‌رو و با حالت «آهسته و پیوسته» صورت پذیرد (همان: ۳۲-۳۳). این که جامعه‌هماهنگ و همگن چین، چگونه مرحله گذار را طی می‌کند و به الزامات دموکراسی، تن می‌دهد، شاید، مهم‌ترین نکته در مسئله مورد بررسی باشد. اگر با این نظر فلیپ اشمیتز و تری کارل، موافق باشیم که دوران گذار، خود دورانی است پُر از ابهام، احتمالات گوناگون و فرایندهای پیش‌بینی‌ناپذیر که نقش ساختارها و فشارهای ناشی از آنها موقتاً متوقف می‌شود و بازیگران سیاسی، دست به گزینش‌های شتاب‌زده و ابهام‌آمیزی می‌زنند و در ائتلاف‌هایی گذرا و موقتی و گاه ناخواسته وارد می‌شوند؛ اما همین «لحظه سازنده» که نامتعیین و پُر از احتمال و ابهام است، نقش تعیین‌کننده‌ای در فرایند گذار به دموکراسی و آشکال دموکراسی بر خاسته از آن باقی می‌گذارد و گزینش‌های گذرا و کوچک می‌توانند پیامدهای بزرگی به بار آورند و نظام‌های سیاسی را به سوی جهت‌ها و مسیرهای تاریخی کاملاً متفاوتی بکشانند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۰)، به نظر می‌رسد، جامعه و نظام چین، در مسیر لحظه‌های سازنده و تعیین‌کننده‌ای قرار دارد که بازیگران سیاسی پراگماتیست این کشور، در این مسیر، در حال ورود به بازی‌های نامتعیین، گاه ناخواسته و پُر از ابهامات و احتمالاتی هستند که سرنوشت نظام سیاسی آن کشور را رقم می‌زند. گرچه با این توضیح، هیچ چیزی، قابل تضمین نیست، اما می‌توان امید داشت که این جامعه نوید داده شده، کورسویی به راه دشوار دموکراسی باشد.

البته، اگر با این دیدگاه «فرید زکریا» که ممکن است میزان کم‌تری از دموکراسی، به همراه درجات بالای تحقق حاکمیت قانون، نتیجه بهتری در کشورهای در حال توسعه داشته باشد (زکریا، ۱۳۸۴؛ زکریا، ۱۳۸۸؛ دیاموند، در بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۲۰)، جامعه‌هماهنگ و همگن، مورد ارزیابی قرار گیرد، شانس این جامعه در نیل به دموکراسی دوچندان است؛ چرا که اساساً دموکراسی به روایت و سبک چینی، بنابر متن‌های رسمی که برخی از آنها در بالا آمده، به همین معنای حکومت قانون، تفسیر می‌شود. در هر صورت، اگر بخواهیم فهم معقولی از امکان‌پذیری تحوّل

دموکراتیک (پرزورسکی، در هانتینگتون و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۳۵) در چین کنونی و آینده داشته باشیم، می‌توان با احتیاط به این نکته اشاره کرد که از آنجا که شرایط عینی، امکان‌های ذاتی یک موقعیت تاریخی را محدود و مشخص می‌کند (همان: ۱۳۵)، حتی جامعه هماهنگ و همگن چین، ظاهراً، با محدودیت‌های جدی در گذر به دموکراسی رو به رو است؛ چرا که اگر، از یک سو، دموکراسی را ثمره «انتخاب» و «تصمیم آگاهانه» از جانب نخبگان سیاسی (برمیو، در هانتینگتون و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۹۹) بدانیم و از سوی دیگر، این رأی «نانسی برمیو» را بپذیریم که بسیج توده‌ای بیش از حد و نیز فشار از پایین بیش از اندازه می‌توانند بخت‌های دموکراسی را از بین ببرند (همان: ۲۰۰)، محدودیت‌های گذار در چین، روشن‌تر می‌شود. با این همه، چون نمی‌شود به سادگی از تجارب توسعه در کشوری دیگر تقلید کرد و انتخاب‌ها و استراتژی‌های کنش‌گران سیاسی را به ندرت می‌توان برای کسب نتایج مشابه در شرایط متفاوت اعمال کرد (کارل، در هانتینگتون و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۲۹)، هم چنان بر این رأی پای می‌فشاریم که خصلت عمل‌گرایانه رهبران و نظام چینی، ما را متقاعد می‌سازد که روند دموکراتیزاسیون تدریجی و پله‌ای، امکان محتمل‌تری نسبت به سایر سناریوها و گزینه‌هاست. ناگفته پیداست که روند دموکراتیزاسیون در چین کنونی و آینده به همبستگی‌ها و پیوندهای موضوعاتی چون تداوم و تسری انتخابات در مناطق روستایی به سایر مناطق (شن، ۲۰۱۰؛ تان، ۲۰۱۰؛ یوزینگ، ۲۰۰۶؛ کندی، ۲۰۱۰)، نقش طبقه متوسطِ نوظهور و رو به گسترش در چین (چن و لو، ۲۰۰۶؛ تنگ و همکاران، ۲۰۰۹)، تقاضا و طلب دموکراسی از سوی مردم این کشور و حمایت از آن (کندی، ۲۰۱۰)، تداوم توسعه انعطاف‌پذیری حزب حاکم (لی، ۲۰۱۰؛ ۳؛ تایلور و کالویلو، ۲۰۱۰: ۱۳۷)، چگونگی وجود و گسترش جامعه مدنی به روایت و سبک چینی (لی، ۲۰۰۶)، توازن قدرت به نفع جوانان در جناح‌بندی‌های داخلی گروه‌های حاکم در قدرت (بو، ۲۰۰۸) و میزان فشار روند جهانی شدن دموکراسی (گنو، ۱۳۸۰؛ توحیدفام، ۱۳۸۱؛ پلاتنر، ۱۳۸۳؛ هابرماس، ۱۳۸۰؛ مان، ۱۳۶۹) وابسته است. هر چند، این که اکنون حزب کمونیست چین، علی‌الظاهر، تنها نهاد حافظ یکپارچگی و وحدت این کشور بزرگ و پهناور شده، مورد توافق ضمنی بسیاری از پژوهشگران است (دلوری، ۲۰۰۸: ۴۴-۴۳؛ تایلور و کالویلو، ۲۰۱۰: ۱۴۲-۱۴۱)؛ با این وجود، شاید به همین میزان، توافق نظر آشکار در میان محققان وجود داشته باشد که آموزه حزب در خصوص جامعه هماهنگ، از انگیزه‌ها و عوامل تحکیم و تثبیت قدرت ناشی می‌شود (دلوری، ۲۰۰۸: ۴۰؛ سی، ۲۰۰۹: ۴-۳). از این رو، شاید در این میان، انعطاف‌پذیری حزب، رهبران و نخبگان چین، بنابر خرد پراگماتیستی آنها، نقش اصلی و عامل تعیین‌کننده را ایفا کند؛ چرا که چند و چون تأثیرگذاری سایر عوامل، تا حدود زیادی، به چگونگی عملکرد این عامل اخیر بستگی دارد؛ هر چند خود این عامل هم به شدت تحت تأثیر منطق موقعیت است و به نظر



می‌رسد که منطق موقعیت، آنها را، در فرجام کار، وادار به پذیرش بسیاری از امور خواسته و ناخواسته، از جمله دموکراسی می‌کند.

شاید نقد جدی و بنیادین در این زمینه، مسئله ناهمخوانی «هماهنگی و همگنی» با دموکراسی و کثرت‌گرایی باشد. حداقل، با نظر به فلسفه آیزایا برلین (برلین، ۱۳۶۸؛ گری، ۱۳۷۹)، نگرش چندفرهنگ‌گرایی (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴)، سنت‌گرایی انتقادی مایکل اوکشات (بشیریه، ۱۳۸۴)، و نگرش‌های پسامدرنی (قره‌باغی، ۱۳۸؛ مالپس، ۱۳۸۸؛ باومان، ۱۳۸۴)، هماهنگی و همگنی مورد انتظار رهبران چین، بی‌معنا و فاقد شالوده است. بنیان دموکراسی بر اموری چون آزادی، مدرنیت، تنوع و تکثر و حق انتخاب فردی (دال، ۱۳۸۹؛ کوهن، ۱۳۷۳؛ بنوا، ۱۳۷۸) استوار است که اساساً با همگونی یکسان‌انگاری سازگاری ندارد. جامعه، رهبران و نظام چین باید تکلیف خود را با دموکراسی مشخص نمایند که نوع مورد نظر آنها، کدام یک از «دموکراسی لیبرالی»، «دموکراسی سوسیالیستی» و «دموکراسی خلق» است (بال و دگر، ۱۳۸۲: ۶۰-۵۸) تا به الزامات درونی و ذاتی آن تن در دهند.

### نتیجه‌گیری

سنجش جامعه‌هماهنگ چین با پنج بنیان تحلیلی «ارزش‌های سه گانه»، «روند اتوپیاگرایی»، «کارکردهای نظام سیاسی»، «اهداف توسعه» و «نظریه‌های گذار به دموکراسی» نشان داد که ایده جامعه‌هماهنگ، در معرض تردیدهای جدی، چالش‌های خطیر و لغزش‌گاه‌های محتمل قرار دارد. تحلیل «ارزش‌های سه گانه» نشان داد که چگونه رهبران چین معاصر در مواجهه با مدرنیسم، سوسیالیسم موجود و ارزش‌های سنتی کهن، درصددند با اصل تقدّم مدرنیسم، ارزش‌های سنتی و سوسیالیستی را حفظ کنند. دیدگاه «اتوپیاگرایی و ایدئولوژی‌پردازی» نشان داد که یک روند آرمان‌شهرگرایی، حتی در طول دوران اصلاحات وجود داشته است. نگرش «کارکردگرایی»، چگونگی مواجهه نظام چین را با انبوه مشکلات و مسائل ناشی از توسعه سریع اقتصادی توضیح داده است. چارچوب «اهداف توسعه» نیز نشان داد که چگونه رهبران و نظام چین، مشروعیت خود را با توسعه پیوند زده و آن را به شرط بقای خود تبدیل کرده‌اند. بر اساس «نظریه‌های گذار به دموکراسی»، دموکراسی‌خواهی رهبران پراگماتیست چین، در صورت تن ندادن به الزامات آن، در معرض تردید و چالش جدی قرار داشته و آن را به مردم‌فریبی نزدیک می‌سازد. در مقام مقایسه‌ی این موارد پنج‌گانه، می‌توان گفت که دو مورد اخیر نسبت به سه مورد نخست، وجه توضیحی و تبیینی مناسب‌تری دارند.

با وجود تحلیل‌های بالا، مهم این نیست که جامعه هماهنگ و همگن، عنوان سوسیالیستی دارد یا ندارد؛ بلکه آن چه اهمیت دارد این است که جهت‌گیری نسبتاً قابل قبولی از اصلاح در همه امور در چین نو آغاز شده است. چین در این تجدید حیات، به مسیر نسبتاً درست پیشرفت و توسعه گام نهاده، جزم‌گرایی ایدئولوژیک در همه امور را که تصلب و ناهمخوانی با شرایط تاریخی موجود و در نتیجه، ناکارآمدی را در پی دارد، رها کرده و روند مثبت و قابل قبولی برای جلب رضایت‌مندی و مشروعیت شهروندان را در عرصه‌های مختلف به کار گرفته است. به نظر می‌رسد چین کنونی، نقطه تلاقی نظام‌ها و ساختارهای متفاوت و حتی پارادوکسیکال، شامل سرمایه‌داری، سوسیالیسم، دموکراسی و اقتدارگرایی است؛ همان طوری که محل پیوند نظام‌های فکری متعارض نام برده می‌باشد؛ در عین حال، این جامعه، نقطه تلاقی و پیوند سنت، مدرنیسم و پست مدرنیسم نیز می‌باشد (ماهونی، ۲۰۰۹: ۱۶۴-۱۶۳؛ نینگ، ۲۰۰۷: ۳۸-۳۶). روندها و حالت‌ها در چین نو به گونه‌ای است که حتی، به یک تعبیر، «روایت و سبک چینی» هم با سوسیالیسم و هم با سرمایه‌داری سازگار است (لی، ۲۰۰۹: ۲۱۶). حتی، برخی‌ها از مدل آترناتیو و جایگزین چینی در مقابل الگوی غربی بحث کرده‌اند (نورت ویت، ۲۰۰۹: ۱۶۰-۱۵۷؛ لی، ۲۰۰۹: ۲۱۸؛ بین، ۲۰۰۸: ۱۱۹؛ دلوری، ۲۰۰۸: ۳۹-۳۸؛ تیلور و کالویلو، ۲۰۱۰: ۱۳۶). حال، در چنین وضعیتی، این که اساساً جامعه هماهنگ و همگنی را بتوان بر اساس پروژه و طرح (یی‌جی، ۲۰۰۸: ۴۷۷) ایجاد کرد، خود، به صورت جدی، در معرض تردید قرار دارد. شاید بتوان رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی، میزان ذخیره ارزی را با پروژه، تعریف کرد و تلاش کرد تا بدان رسید؛ اما نیل به جامعه هماهنگ و همگن، جز از طریق مشارکت داوطلبانه و آگاهانه مردم و گروه‌های اجتماعی، امکان‌پذیر نیست. به دیگر سخن، تردید روا داشتن در این امر، به نگرش «فردریش هایک» باز می‌گردد که مطابق نظریه او، جامعه طبیعی و خودجوش در مقابل جامعه مصنوعی با برنامه‌ریزی همه جانبه، نشان از چگونگی شکل‌گیری تمدن بشری و ساختن جامعه انسانی دارد که آیا در مسیر آزادگی قرار دارد یا بردگی (هایک، ۱۳۸۹؛ هایک، ۱۳۸۷). البته، شاید تأکید نسبتاً زیاد رهبران چین بر مشارکت عمومی، نشان از آن داشته باشد که آنها بنابر عقل تکنولوژیک و رویه پراگماتیستی، دریافته‌اند که مؤلفه‌ها و اجزای جامعه هماهنگ به گونه‌ای است که تنها در بستر دموکراتیک، امکان وجود و بالندگی می‌یابد. حال، این که توسعه اقتصادی، در فرجام کار، توسعه سیاسی، یعنی نهادینه شدن دموکراسی را در چین به بار می‌آورد، در جای خود، پرسشی اساسی، به نظر می‌رسد. چنان که برخی در پاسخ، بر این باورند که محتمل‌ترین سناریو برای چین طی دو دهه پیش رو این است که رهیافت و برداشت خود از اصلاحات سیاسی را ادامه دهد و تجربه نسبتاً موفق اصلاحات اقتصادی چین، به احتمال قوی، الگویی برای اصلاحات سیاسی چین در سال‌های آینده خواهد شد (ژانگ، ۲۰۰۶: ۱۵۲). حداقل این که جامعه و نظام چین، در یک روند خود-انتقالی قرار داشته

و نشان داده است که در دو لبهٔ چسبیدن دولت- حزب به قدرت محض و جامعهٔ مُشرف به شورش نمی‌باشد (همان: ۱۵۴). با این تحلیل، به نظر می‌رسد که تن دادن به الزامات، شالوده‌ها و شرایط چنین جامعه‌ای، تنها راه کامیابی آن باشد. با این وجود، حضور رگه‌هایی از آموزه‌های پروژه‌محورانه، نخبه‌گرایانه و دولت‌ خیرخواه، در ساختن جامعهٔ هماهنگ و همگن، امکان لغزش به رادیکالیسم، مسیروها و سرنوشت مائوئیسم در چین و استالینیسم در شوروی را به ذهن تداعی می‌کند؛ همان طوری که دموکراسی‌خواهی رهبران جامعهٔ هماهنگ، امکان لغزش از مردم سالاری واقعی به پوپولیسم و مردم فریبی را به ذهن متبادر می‌سازد. در واقع، اینها همان چشم‌اندازهای تیره و تاری است که رهبران کنونی چین باید با دقایق و ظرایف، برای آنها چاره‌جویی کنند؛ هرچند معلوم نیست که تا چه اندازه می‌توانند تمام آن چه را می‌خواهند، عملی کنند و تا چه اندازه می‌توانند از نتایج ناخواسته‌ی چنین سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی دوری گزینند. هم چنین، آرمان جامعهٔ هماهنگ، آزمونی برای ارزش‌های سنتی است که تجدید حیات آنها به چه میزان می‌تواند بر آینده‌ی سیاست چین تأثیر گذارد و جهت‌گیری این سیاست را شکل دهد. نسبت آیندهٔ سیاست چین با اقتدارگرایی، سوسیالیسم، دموکراسی و لیبرالیسم، تا حدودی، می‌تواند میزان و چگونگی این تأثیر گذاری را نشان دهد. البته، علی‌الظاهر، این که به کاربرندگان این مفهوم چه بخشی از این سنت را به متن آورده و چه بخشی را به حاشیه برانند، در این تأثیرگذاری نقش به‌سزایی دارد.

در ضمن، دستاوردهای پژوهش حاضر، به اختصار، چنین است: شناخت چین امروز، با توجه به روندها و نتایج توسعه‌ای این کشور، طی سی سال اخیر، برای جامعه و نظام ایران، بس مهم و آموزنده است. اگر روند توسعه‌گرایی در ایران بخواد به نتایج قابل قبول و به سطح استandarهای جهانی برسد، شناختن اصول، خط مشی‌ها و جهت‌گیری‌های توسعه‌ای چین، بنابر تحلیلی که از آنها در این مقاله ارائه شد، می‌تواند درس‌هایی مناسب برای ایران داشته باشد. به علاوه، مهم‌ترین نوآوری این مقاله، در مقایسه با دیگر تجزیه و تحلیل‌های موجود در خصوص جامعهٔ هماهنگ و همگن، توجه به برخی از وجوه ناگفتهٔ این طرح و پروژه است؛ به گونه‌ای که با تحلیل آن در یک ساخت‌بندی نوین، فهم و درک نسبتاً نو، دقیق و جامعی از آن به دست می‌دهد.

### پی‌نوشت

۱. شاید طنز تاریخ باشد که حزب واحدِ اقتدارگرای سوسیالیست چین، منادی دموکراسی در این کشور می‌شود؛ هم چنان که منشأ سرمایه‌داری در این جامعه شد (زو و جونز، ۲۰۰۴؛ لو و جیانگ، ۲۰۰۵؛ هونگ، ۲۰۰۴).

## منابع

- اسکفلر، اسراییل (۱۳۸۱) چهار پراگماتیسم: درآمدی انتقادی بر فلسفه پیرس، جیمز، مید و دیوئی، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز.
- باربیه، موريس (۱۳۸۳) مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، آگه.
- بال، ترنس؛ دگر، ریچارد (۱۳۸۲) ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان‌های دموکراتیک، ترجمه احمد صبوری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- باومان، زیگومنت (۱۳۸۴) اشارت‌های پست مدرنیته، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، ققنوس.
- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۸۴) شهروندی و سیاست نو فضیلت‌گرا، تهران، موسسه مطالعات ملی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران، نی.
- بشیریه، حسین [زیر نظر] (۱۳۸۴) گذار به دموکراسی (مباحث نظری)، دفتر نخست، تهران، نگاه معاصر.
- بنوا، آلن دو (۱۳۷۸) تأمل در مبانی دموکراسی، ترجمه نادر بزرگ‌زاد، تهران، چشمه.
- پلاتنر، مارک (۱۳۸۳) جهانی شدن، قدرت و دموکراسی، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران، کویر.
- توحید، فام (۱۳۸۱) دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، تهران، روزنه.
- جمالی، حسین؛ یعقوبی، باقر (۱۳۸۹) کانت و سیاست (مجموعه مقالات)، بابلسر، دانشگاه مازندران.
- جمیز، ویلیام (۱۳۷۰) پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- چان، آدریان (۱۳۸۳) مارکسیسم چینی، ترجمه بهرام نودری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- چنگ، جانگ؛ هالیدی، جان (۱۳۸۷) مائو: داستان ناشناخته، ترجمه بیژن اشتری، تهران، ثالث.
- چی، ون شون (۱۳۸۱) مائو و مائوئیسم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خجسته.
- دال، رابرت آلن (۱۳۸۹) در باره دموکراسی: سیر تحول و شرایط تحقق آن، ترجمه فیروز سالاریان، تهران، چشمه.
- زکریا، فرید (۱۳۸۴) آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران، طرح نو.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸) جهان پسا-آمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران، هرمس.
- قره‌باغی، علی اصغر (۱۳۸۰) تبارشناسی پست‌مدرنیسم، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کوهن، کارل (۱۳۷۳) دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، خوارزمی.
- گنو، ژان ماری (۱۳۸۰) آینده آزادی: چالش‌های جهانی شدن و دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۲) توسعه و دموکراسی، ترجمه احد علیقلیان و احمد خاکباز، تهران، طرح نو.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۴) سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران، ابرار معاصر.
- مالپس، سایمون (۱۳۸۸) پسامدرن، ترجمه بهرام بهین، تهران، ققنوس.
- مان، توماس (۱۳۶۹) پیروزی آینده دموکراسی، ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، جامی.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۰) ایدئولوژی و اتوپیا؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، سمت.

مؤتمنی طباطبائی، منوچهر (۱۳۸۴) "نگاهی به حقوق اساسی جمهوری خلق چین"، نشریه حقوق اساسی، ش ۵، صص ۱۶۷-۱۷۵.

نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹) صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه‌های تکامل اجتماعی، تهران، نقش جهان.

نوذری، حسینعلی [گردآورنده و مترجم]، مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه‌های اجتماعی، تهران، نقش جهان.

واینر، مایرون؛ هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹) درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰) پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز.

ویلیام، جمیز (۱۳۷۰) پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۰) جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پسا ملی، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز.

هانتینگتون، ساموئل و دیگران (۱۳۸۶) گذار به دموکراسی؛ ملاحظات نظری و مفهومی، ترجمه و تألیف محمد علی کدیور، تهران، گام نو.

هایک، فون فریدریش (۱۳۸۷) قانون، قانون‌گذاری و آزادی: گزارش جدیدی از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی، ترجمه موسی غنی نژاد و مهشید معیری، تهران، ماهی.

هایک، فون فریدریش (۱۳۸۹) در سنگر آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، ماهی.

هی وود، اندرو (۱۳۷۹) درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

- Alpermann, Bjorn (2009) "Political Science Research on China: Making the Most of Diversity ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 14, no. 4, pp. 343- 356.
- Bin, Yu (2008) "China's Harmonious World: Beyond Cultural Interpretations". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 13, no. 2, pp. 119-141.
- Blanchard, Jean-Marc F. (2008) "Harmonious World and China's Foreign Economic Policy: Features, Implications, and Challenges ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 13, no. 2, pp. 166-192.
- Bo, Zhiyue (2004,) "Hu Jintao and the CCP's Ideology: A Historical Perspective". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 9, no. 2, pp.27-45.
- Bo, Zhiyue. (2008) "Balance of Factional Power in China: The Seventeenth Central Committee of the Chinese Communist Party". *East Asia*, vol. 25, no. 4, pp. 333- 364.
- Chen, Jie & Lu, Chunlong. (2006) "Does China's Middle Class Think and Act Democratically? Attitudinal and Behavioral Orientations toward Urban Self-Government ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 11, no. 2, pp. 1- 20.
- Chen, Xun Wu. (1997) "Conflict and constellation: The new trend of value development in China ". *The Journal of Value Inquiry*, vol. 31, no. 1, pp. 97-108.
- Delury, John. (2008) ""Harmonious" In China". *policy review*, vol. 148, pp. 35-44.
- Ding, Sheng (2008) "To Build A "Harmonious World": China's Soft Power Wielding in the Global South". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 13, no. 2, pp. 194-213.
- Ezzamel, Mahmoud. Xiao, Jason Zezhong. Pan, Aixiang (2007) "Political ideology and accounting regulation in China" *Accounting, Organizations and Society*, vol. 32, no. 7-8, pp. 669-700.
- Fallman, Fredrik (2010) "Useful Opium? 'Adapted religion' and 'harmony' in contemporary China ". *JOURNAL OF CONTEMPORARY CHINA*, Vol. 19, No. 67, Pp. 949-969.

- Gao, Wenshu & Smyth, Russell (2010) "Job satisfaction and relative income in economic transition: Status or signal? The case of urban China". *China Economic Review*, vol. 21, no. 3, pp. 442-455.
- Guo, Baogang (2003, , fall) "Political Legitimacy and China's Transition" *Journal of Chinese Political Science*, vol. 8, nos. 1 & 2, pp.1-25.
- Guo, Sujian & Blanchard, Jean-Marc F. (2009) "The State of the Field: Political Science and Chinese Political Studies". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 14, no. 3, pp. 225- 227.
- Han, Al Guo. (2008) "Building a Harmonious Society and Achieving Individual Harmony". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 13, no. 2, pp. 144- 164.
- Hong, Zhaohui (2004) "Mapping the Evolution and Transformation of the New Private Entrepreneurs in China". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 9, no. 1, pp. 24- 42.
- Kennedy, John James. (2010) "Supply and Support for Grassroots Political Reform in Rural China ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 15, no. ?, pp. 169- 190.
- Kunmi, Zhang ; Zongguo, Wen & Liying, Peng. (2007) "Environmental Policies in China: Evolvement, Features and Evaluation". *China Population, Resources and Environmen*, vol. 17, no. 1, pp. 1- 7.
- Lai, H. H. (2006) "Religious Policies in Post-Totalitarian China: Maintaining Political Monopoly over a Reviving Society ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 11, no. 1, pp. 55- 77.
- Li, He. (2010) "Debating China's Economic Reform: New Leftists vs. Liberals ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 15, no. 1, pp. 1- 23.
- Li, Minqi (2009) "A Harmony of Capitalism and Socialism?". *Science & Society*, Vol. 73, No. 2, pp. 216-221.
- Li, Yong & Oberheitmann, Andreas. (2009) "Challenges of rapid economic growth in China: Reconciling sustainable energy use, environmental stewardship and social development ". *Energy Policy*, vol. 37, no.4, pp. 1412-1422.
- Liu, Li (2006) "Quality of Life as a Social Representation in China: A Qualitative Study". *Social Indicators Research*, vol.75, no. 2, pp. 217-240.
- Luo, Robin Hngg & Jiang, Chun (2005) "Currency Convertibility, Cost of Capital Control and Capital Account Liberalization in China". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 10, no. 1, pp. 65- 79.
- Mahoney, Josef Gregory (2009) "Ideology, Telos, and the "Communist Vanguard"from Mao Zedong to Hu Jintao ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 14, no. 2, pp. 135-166.
- Mol, Arthur PJ (2009) "Urban environmental governance innovations in China ". *Current Opinion in Environmental Sustainability*, vol, 1, no.1 , pp. 96-100.
- Moody Jr, Peter R. (2009) "Political Culture and the Study of Chinese Politics ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 14, no. 3, pp. 253- 274.
- Ning, Wang. (2007) "Toward "Glocalized" Orientaions: Current Literary and Cultural Studies in China". *Neohelicon*, vol. 34, no2, pp. 35- 48.
- Nordtveit, Bjorn Harald. (2009) "Western and Chinese development discourses: Education, growth and sustainability ". *International Journal of Educational Development*. Vol. 29, no.2 , pp. 157-165.
- Ren, Hai; Shen, Wei-Jun; Lu, Hong-Fang; Wen, Xiang-Ying & Jian, Shu-Guang. (2007) "Degraded ecosystems in China: status, causes, and restoration efforts". *Landscape and Ecological Engineering*, vol. 3, no. 1, pp. 1- 13.
- Rigger, Shelley. (2009) "The Perestroika Movement in American Political Science and its Lessons for Chinese Political Studies ". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 14, no. 4, pp. 369- 382.
- See, Geoffrey (Kok Heng) (2009) "Harmonious Society and Chinese CSR: Is There Really a Link? ". *Journal of Business Ethics*, vol.89, no.1, pp. 1-22.
- Shen, Simon. (2010) "Disharmony at the Grassroots Level: Possible Alienation Caused by Town-Level Direct Elections in China". *Journal of Chinese Political Science*, vol. 15, no. 2, pp. 191- 203.
- Smyth, Russell, Nielsen, Ingrid & Zhai, Qingguo (2010) "Personal Well-being in Urban

- China ". Soc Indic Res, vol. 95, no.2, pp.231–251.
- Sun, Yan. (2010) Book Review. Daniel A. Bell, China's New Confucianism: Politics and Everyday Life in a Changing Society (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2008) Journal of Chinese Political Science, vol. 15, no. 2, pp. 339-340.
- Tai, Chi Guo & yuan, Yang Zhong. (2009) "Evaluation Model of Scientific Development based on Circulating Revision". Systems Engineering — Theory & Practice, Vol. 29, no. 11, pp. 31-45.
- Tan, Qingshan. (2010) "Why Village Election Has Not Much Improved Village Governance ". Journal of Chinese Political Science, vol. 15, no. 2, pp. 153- 167.
- Tang, Min & Woods, Dwayne & Zhao, Jujun. (2009) "The Attitudes of the Chinese Middle Class Towards Democracy". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 1, pp. 81- 95.
- Tang, Shui-Yan & Lo, Carlos Wing-Hung (2009) "The Political Economy of Service Organization Reform in China: An Institutional Choice Analysis". The Journal of Public Administration Research and Theory, vol.19, no.4 , pp.731-767.
- Taylor, Jon R. & Calvillo, Carolina E. (2010) "Crossing the River by Feeling the Stones: Grassroots Democracy with Chinese Characteristics ". Journal of Chinese Political Science, vol. 15, no. 2, pp. 135-151.
- Taylor, Jon R. (2009) "Choices for Chinese Political Science: Methodological Positivism or Methodological Pluralism? ". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 4, pp. 357- 367.
- The State Council Information Office, China. (2008) "China's Efforts and Achievements in Promoting the Rule of Law ". Chinese Journal of International Law, Vol. 7, No. 2, 513–555.
- Tian, Chenshan (2003) "Max Weber and China's Transition Under the New Leadership ". Journal of Chinese Political Science, vol. 8, nos. 1 & 2, pp. 27-46.
- Vickers, Edward. (2009) "Selling 'Socialism with Chinese Characteristics' 'Thought and Politics' and the legitimisation of China's developmental strategy ". International Journal of Educational Development, vol. 29, no5, pp. 523- 531.
- White III, Lynn T. (2009) "Chinese Political Studies: Overview of the State of the Field". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 3, pp. 229- 251.
- Xu, Qingwen & Jones, John F (2004) "Community Welfare Services in Urban China: A Public- Private Experiment ". Journal of Chinese Political Science, vol. 9, no, 2, pp. 48- 62.
- Yang, Guangbin & Li, Miao. (2009) "Western Political Science Theories and the Development of Political Theories in China ". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 3, pp. 275- 297.
- Ye, Qi, Lan, Xue & Lingyun, Zhang. (2008) "Governance approach to China's environmental challenges: Towards a theoretical synthesis ". Front. Environ. Sci. Engin. China, vol. 1, no. 4, pp. 385- 400.
- Yijie, TANG. (2008) "The Contemporary Significance of Confucianism ". Front. Philos. China, vol. 3, no. 4, pp. 477–501.
- Youxing, Lang. (2006) "Crafting Village Democracy in China: The Roles, Networking, and Strategies of Provincial Elites". Journal of Chinese Political Science, vol. 11, no. 2, pp. 61- 82.
- Yu, Erika & Fan, Ruiping. (2007) "A Confucian View of Personhood and Bioethics ". Bioethical Inquiry, vol. 4, no. 3, pp. 171-179.
- Zhang, Wei-Wei. (2006) "Long-term outlook for China's political Reform ". Asia Europe Journal. Vol. 4, no.2 pp.151–175.
- Zhenglai, Deng. (2009) "The State of the Field: Political Science and Chinese Political Studies ". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 4, pp. 331- 334.
- Zhong, Yang. (2009) "The Logic of Comparative Politics and the Development of Political Science in China ". Journal of Chinese Political Science, vol. 14, no. 4, pp. 335- 342.
- Zhu, Qianwei. (2008) "Reorientation and prospect of China's combat against corruption ". Crime, Law & Social Change, vol. 49, no. 2, pp. 81- 95.

